

بازاندیشی انتقادی نظریه فردگرایی لیبرال

محمد توحیدفام*

دانشیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/۱۲ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۳/۹)

چکیده:

پس از فروپاشی اردوگاه ایدئولوژی افراطی چپ یعنی کمونیسم به رهبری اتحاد جماهیر شوروی - که این شکست را باید در امتداد فروپاشی اردوگاه ایدئولوژی افراطی راست یعنی فاشیسم در نیمه قرن بیستم دانست - اردوگاه ایدئولوژیک راست میانه یعنی لیبرالیسم به رهبری کشورهای صنعتی جهان در راستای عصر جهانی شدن این پیروزی را جشن گرفت و در این میان، نظریات اقتصادی - سیاسی این اردوگاه بر محور نظریه فردگرایی به نوعی در همسو کردن سایر جریانات فکری میانه معتدل حول محورهای بازار آزاد جهانی، دولت حداقل، آزادی‌های اساسی و حقوق بشر جزمیت یافت. این مقاله با تأکید بر نظریه فردگرایی سعی دارد تا ضمن ارائه تصویری بی‌طرفانه از این نظریه در سه بُعد مادی، معنوی و اجتماعی، عمده دیدگاه‌های فرد محورانه، رفاهی و منافع فردی را در اندیشه فردگرایی به همراه سوگیری‌های این نظریه نسبت به آزادی، دموکراسی، کثرت‌گرایی، ناسیونالیسم، فمینیسم و ایدئولوژی مورد بازاندیشی انتقادی قرار دهد.

واژگان کلیدی:

فردگرایی، لیبرالیسم، منافع فردی، آزادی، آزادی‌خواهی، دموکراسی، دولت رفاه، ایدئولوژی، کثرت‌گرایی، ناسیونالیسم، فمینیسم

Email: tohidfam_m@yahoo.com

*فاکس: ۸۸۳۷۶۷۳۰

برای اطلاع از دیگر مقالات این نویسنده که در این مجله، منتشر شده‌اند به صفحه پایانی همین مقاله نگاه کنید:

مقدمه

متفکری به نام «مکفرسون» در کتاب *نظریه سیاسی فردگرایی مسلط* توصیفی دقیق لیکن بحث‌انگیز درباره سرچشمه اندیشه‌های لیبرال ارائه کرده است که نظریه‌های هابز و لاک را با شکل‌گیری و رشد طبقات متوسط تجاری و همچنین مناسبات جدید انباشت ثروت و مصرف - که در ارتباط با اخلاقیات جدید فردگرایانه بودند - مرتبط ساخت (Macpherson, 1962: 35). با این همه توصیف وی از لیبرالیسم به عنوان فردگرایی مسلط شاید وسیله‌ای مناسب برای درک و فهم ایدئولوژی لیبرال باشد. چنین توصیفی از انسان به ما گوشزد می‌کند که نقطه آغازین اندیشه هابز و لاک توصیف فرد در حالت طبیعی است؛ و هر دوی آنان فرد و نیازهایش را واحد اصلی تحلیل جامعه سیاسی می‌دانند. هرچند فردگرایی به معنای امروزی آن به صورت ابتدایی در این نظریات مطرح شده است، لیکن رگه‌هایی از مبادی اقتصادی که بر پایه مصالح شخصی قرار داشته و همچنین اخلاقیات سودمندگرایانه آرا و عقاید لیبرالیسم متأخر در این نظریات به چشم می‌خورد.

محدود کردن قدرت و مخالفت با مداخله دولت، هسته اصلی اندیشه‌های لیبرال را تشکیل می‌دهد. تأکید بر اهمیت فرد و اعتلای حقوق و آزادی‌های فردی مشخص‌کننده عرصه‌ای است که در قلمرو آن دولت حق مداخله و عمل دارد. هابز در کتاب *لویاتان* و سایر نظریه‌پردازان که بیشتر از هابز، لیبرال محسوب می‌شوند، فرد را به منزله واحد اصلی یا پایه‌ای جامعه به حساب آورده و جامعه را چیزی به غیر از مجموعه‌ای از افراد به شمار نمی‌آورند. به عبارت دیگر، اصالت فرد بر اهمیت فرد، مصالح و منافع او تأکید می‌کند و این که مصالح جمع نمی‌تواند چیزی سواى جمع و بیشتر از مصالح افراد باشد.

با توجه به این که تقریباً غیرممکن است که لیبرالیسم یا به عبارت دیگر آرا و عقاید لیبرال را به منزله نظریه‌ای واحد در نظر آورد و نیز با توجه به این که تعداد نویسندگان و متفکرین لیبرال بی‌شمار و متنوع هستند، شاید مناسب‌تر باشد که توجه در این مقاله به بررسی عناصری معطوف شود که الگوی نظریه فردگرایی لیبرال یک جامعه را شکل می‌بخشد. بنابراین با توجه به اهمیتی که فرد در اندیشه‌های لیبرال دارد، بررسی اصول لیبرالیسم با این واحد اساسی و پایه‌ای - یعنی فرد - آغاز می‌شود. تأکید اندیشه‌های لیبرال بر فرد است و اصالت فرد در مقابل جمع و اصالت جمع قرار می‌گیرد؛ به گونه‌ای که این اندیشه‌ها حتی در مورد خانواده و به طریق اولی گروه‌های بزرگتر مانند جامعه یا ملت، مصالح و منافع را که ورای مصالح فرد در مقابل مصالح جمع باشد، نمی‌پذیرند. چنین زمینه فکری گاهی به نام فردگرایی و گاهی به نام فردگرایی متافیزیک خوانده می‌شود.

پس غایات عالی یک نظام سیاسی لیبرال، دست کم از نظر تئوریک و یا دست کم در جهان اندیشه، حفظ فرد و نیل او به خوشبختی است. فردگرایی، هسته متافیزیک و هستی‌شناختی لیبرالیسم است. فرد به معنی و مفهوم یک انسان واحد است. لذا این واژه بر تمامیت هر انسان و وجه تمایز یک شخص از اشخاص دیگر تأکید دارد نه بر وجه تشابه آنها. «آیزایا برلین»، در کتاب **ویکو و هردر** می‌نویسد:

"به نظر او انسان، انسان است و انسان‌ها در همه اعصار، ویژگی‌های مشترک دارند اما این تفاوت انسان‌هاست که بیشترین اهمیت را دارد، زیرا این تفاوت‌ها هستند که آنها را آن چیزی می‌کند که هستند؛ آنها را خودشان می‌کند و نبوغ فردی انسان‌ها و تمدن‌ها را از این قبیل تفاوت‌ها می‌توان تبیین کرد" (Berlin, 1976: xxiii).

فردگرایی لیبرال، واژه‌ای است که در تاریخ آرا و عقاید سیاسی به کار رفته تا پیوند آموزه لیبرال با اساس مابعدالطبیعی فردگرایی را مشخص کند. بدان‌گونه که این دو واژه - بدان خاطر که دارای اهمیت تاریخی و عقلی هستند - یکدیگر را نظم می‌بخشند.

با توجه به اهمیت نظریه فردگرایی در تکوین اندیشه‌های لیبرال که امروزه در عصر جهانی شدن نقشی عمده در تعاملات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جوامع ایفاء می‌نماید؛ در مقاله حاضر در نظر داریم ضمن بازاندیشی ابعاد مادی، معنوی و اجتماعی نظریه فردگرایی لیبرال، نقدی منصفانه از این نظریه ارائه شود.

۱. ابعاد نظریه فردگرایی لیبرال

۱-۱- بعد مادی فردگرایی

فرض در اندیشه‌های لیبرالیسم بر این اصل قرار دارد که فرد می‌تواند از مصالح واقعی خود کاملاً آگاه بوده و توان این را دارد که به صورت عقلایی برای دستیابی به آنها تلاش کند. به عقیده اقتصاددانان کلاسیک، انسان عقلایی اقتصادی منافع و سود را به حداکثر ممکن می‌رساند؛ در حالی که انسان عقلایی سیاسی در نتیجه مشارکت و انتخاب، امکانات خود را به حداکثر ممکن ارتقاء می‌دهد. بنابراین، متفکرین لیبرال به آن چیزی که در قرون وسطای مسیحیت غیرممکن به نظر می‌رسید، دست یافتند. به عبارت دیگر از خودخواهی فضیلتی ساختند. از زمان هابز و لاک به بعد تعقیب یا دنبال نمودن منافع شخصی به عنوان انگیزه شایسته و مناسب انسان مورد قبول واقع می‌گردد. لاک در کتاب **رساله‌ای در مورد سرچشمه حقیقت** می‌گوید که قوانین طبیعت به انسان این حق را می‌دهند که دارایی خود را حفظ نماید. این دارایی‌ها عبارت بودند از زندگی، آزادی و مال و اموال و این‌که وظیفه دولت یا حکومت این می‌باشد که در این امر با فرد معاضدت کند (Locke, 1924: 159). در سده بعد

سودگرایی بتنام مصالح و منافع شخصی را البته روشنگرانه به مقام اصول اخلاقی اعتلا داده و این امر علی‌رغم اعتراضات علیه این‌گونه توجیه از خودخواهی مورد قبول عامه واقع می‌شود - مثلاً در یکی از داستان‌های «چارلز دیکنز» به نام **دوران‌های سخت** که قهرمان داستان فردی خودساخته است برای وصول به هدف‌های خود از ارتکاب به اعمال زشت خودداری نمی‌کند. بر این اساس است که اخیراً مکفرسون، انسان یا فرد نظریه لیبرال کلاسیک را فردی مسلط و بی‌نهایت توصیف می‌کند (Goodwin, 1987: 35).

دو علت مهم که فرد را قادر می‌سازد تا به خودمختاری و استقلال وجودی خویش دست یابد، عبارتند از: اول، تمنیات و امیال ذاتی انسان که فعالانه از درون می‌جوشد و دوم این‌که، فرد برای ارضاء این تمنیات و امیال به وسیله قوه قاطع خود - یعنی عقل - هدایت می‌شود. هابز در **لویاتان** در مورد این تمنیات چنین می‌نویسد: «زندگی چیزی جز حرکت نیست و هیچگاه نمی‌تواند خالی از آرزو باشد... و آرزو نداشتن به معنی مرگ است» (هابز، ۱۳۸۰: ۱۸۷-۲۰۰). مسئله‌ای که ذکر شد یکی از فرضیه‌های بنیادی هیوم و بتنام نیز هست و در واقع از مفاهیم متداول سده هجدهم به شمار می‌رود. رفتار و عمل فرد به‌طور طبیعی ملهم از احساسات، امیال و تمنیاتی است که در بنیاد خودخواهانه هستند، زیرا فرد طبعاً به دنبال خوشبختی، لذت و ارضاء تمنیات خویش است و منشأ پویایی عمل انسان در همین جا نهفته است.

لیبرالیسم معمولاً وجود شکاف بین امیال و آرزوهای واقعی مردم و امیال بیان شده آنها را نپذیرفته است که در اعمال و انتخاب‌هایشان منعکس می‌شود. از نظر لیبرال‌ها، امیال ظاهری مردم همان امیال واقعی آنهاست و در نهایت این امیال هستند که بر اقتصاد بازار سلطه دارند و جان استوارت میل بر این نکته معترف است که مردم به منافع خود بهتر از دولت واقف هستند. برلین در کتاب **چهار مقاله درباره آزادی** در تأیید گفته میل اظهار می‌دارد که چه کسی حق دارد بگوید خواست «واقعی» مردم غیر از آن چیزی است که خود می‌گویند و فکر می‌کنند؟ به گفته وی، این عمل نوعی «خود جایگزین‌سازی شرم‌آور» است. بنابراین، اعتقاد لیبرال‌ها به توانایی فرد در اشراف داشتن به امیال خویش و بیان آن، موضوعی سیاسی است (برلین، ۱۳۸۰: ۱۳۳).

«برنارد دو ماندویل» معتقد است که منافع شخصی سرانجام به مصلحت عمومی می‌انجامد و آدام اسمیت در **ثروت ملل** بیانی اقتصادی به گفته ماندویل می‌بخشد و خاطر نشان می‌سازد که کار کسانی را که به فکر تجارت مطابق مصلحت عامه بودند، چندان مثبت نمی‌دانسته است. در حالی که از سوی دیگر فردی که تأمین منافع شخصی خود را مقدم بر منافع جامعه قرار می‌دهد، درمی‌یابد که توجه به منافع شخصی او به‌طور طبیعی یا حتی لزوماً او را به چنان اشتغالی رهنمون می‌سازد که

حداکثر نفع جامعه را در برداشته باشد. به عقیده وی این مورد مانند موارد دیگر نیز به وسیله دست نامرئی هدایت می‌شود و آنچه این نتیجه مثبت را تضمین می‌کند مکانیسم بازار است. در این وادی آنچه که کار اسمیت را رونق بخشید عبارت از دو نکته اساسی بود: اول آنکه، مفهوم هماهنگی کلی‌تر بین خودپرستی فردی و خیر و صلاح عمومی پیش از اسمیت وجود داشت؛ دوم، فرض بر این بود که استقلال افراد در چارچوب بافت بازار بسته به کیفیتی است که آنها را در شرایط دیگر نیز حفظ می‌کند (آریلاستر، ۱۳۶۷: ۳۶۸-۳۷۰).

۲-۱- بعد روحی - معنوی فردگرایی

این جنبه از فردگرایی هم به نوبه خود در اندیشه‌های لیبرال نادیده انگاشته نشده است. چرا که در این اندیشه‌ها انسان فردی آزاد و عقلایی توصیف شده که همواره در بهبود وضع خود کوشاست. از نظر لاک وضع طبیعی انسان و یا به عبارتی وضع انسان در حالت طبیعی بر پایه آزادی قرار دارد. وظیفه حکومت این است که اوضاع و احوال و شرایطی را برای انسان فراهم آورد تا وی بتواند از حداکثر آزادی در چارچوب قانون برخوردار باشد. مفهوم انسان در اندیشه‌های لیبرال به عنوان یک موجود آزاد منجر به این شد که نظریه پردازان لیبرال هرگونه مناسبات اجتماعی مانند بردگی یا تعهد به کار برای دیگران، که وی را در وضع وابستگی به غیر قرار می‌داد، محکوم نمایند. لاک این رسم را که براساس آن خدمتگزاران در قبال اربابان تعهدات و الزاماتی را پذیرفته و بدین صورت مقید و محدود می‌شدند، مورد انتقاد قرار داده و معتقد بود که چنین افرادی به علت این که از آزادی خود صرف نظر کرده‌اند، نباید حق رأی داشته باشند. از آنجایی که انسان موجود آزادی است که بیش از هر کسی از مصالح و منافع خود آگاه است، خواه و ناخواه حکومت‌های اقتداری یا آمرانه، خلاف طبیعت انسانی هستند. اصل دولت رفاه که مورد تأیید لیبرال‌های مدرن بود تا اندازه‌ای با این اصل در تباین است و تا آنجایی که مربوط به توانایی انسان برای بهبود و اعتلای خود می‌شود، در اندیشه‌های متقدم لیبرال تا اندازه زیادی نادیده انگاشته شده است. بنام عقیده داشت که لذات اعلی و اسفل از نظر کیفیت، در محاسبات فایده‌گرایی برابر هستند. اگر حکومتی تلاش و کوشش به عمل آورد که سطح ذوق و سلیقه افراد را بالا ببرد عملی پدرمآبانه انجام داده است که خود خلاف اصول لیبرال است. هرچند که لیبرال‌های متأخر مانند آرمان‌گرایان عصر روشنگری و بعد از آن تا آنجا گام نهادند که ادعا نمایند که انسان‌ها قابلیت حصول به کمال را دارند، اما متفکری مانند جان استوارت میل، روی علائق انسان به عنوان یک موجود مترقی تأکید داشته و اشتغال فکری و خود بهتر نمودن به وسیله تعلیم و تربیت و فعالیت سیاسی را توصیه می‌کنند؛ چنین نظری هر چند که میل در اعتراف به آن تعلل می‌ورزید یا تردید داشت، تلویحاً منجر به گسترش و

افزایش فعالیت دولت و حکومت شد، تا بدانجا که امکاناتی را برای پیشرفت فرد فراهم آورد (Goodwin, 1987: 35-6).

۳-۱- بعد اجتماعی فردگرایی

جنبه اجتماعی طبیعت انسان و نگرش لیبرالیسم به انسان به عنوان یک مخلوق اجتماعی حول چهار محور مورد ارزیابی قرار می‌گیرد که عبارتند از:

۱- انسان در حالت طبیعی؛

۲- فردگرایی هستی‌شناختی و سیاسی؛

۳- مصالح شخصی و مصالح عمومی؛

۴- نقش فرد در جامعه.

۱-۳-۱- انسان در حالت طبیعی

توصیفی که هابز از انسان در حالت طبیعی به دست می‌دهد که در آن فرد دست‌اندرکار مبارزه‌ای مستمر برای قدرت و منابع نایاب است؛ این نظر را به ذهن متبادر می‌کند که انسان دارای تمایلات ضد اجتماعی فطری است که فقط فرمانروای مقتدر یا فرمانروایی با قدرت بی‌حد و حصر می‌تواند مانع و رادعی در مقابل تمایلات انسانی باشد. هابز در لویاتان وضع طبیعی انسان را جنبش می‌داند و این جنبش اگر او را به سمت چیزی هدایت نماید، خواهش یا میل و اگر در مبارزه با چیزی باشد بیزاری نامیده می‌شود. لذا بدین صورت است که وی آشکارا این دیدگاه ارسطویی را که انسان به‌طور طبیعی موجودی اجتماعی است رد می‌کند و انسان را در تقابل با بعضی موجودات زنده جامعه‌پذیر از قبیل زنبور عسل و مورچه قرار می‌دهد. شرایط جنگی که هابز آن را ذاتی بشر می‌داند، از نظر لاک هیچگاه در سراسر جهان عمومیت نداشت (هابز، پیشین). نظریه‌پردازان لیبرال - که از جهات دیگر، خود هابز یکی از پیشگامان این نظریات محسوب می‌شود - این نظر را قبول نداشتند، لیکن در عین حال این اصل را که انسان بالفطره اجتماعی است را نیز مطرح نکردند. با در نظر گرفتن ماهیت خواست فرد، محدودیت‌هایی که زندگی اجتماعی به ناگزیر تحمیل می‌نماید ملال‌آور و بیهوده می‌باشند و لذا کشمکش بین فرد و جامعه اجتناب‌ناپذیر است.

۱-۳-۲- فردگرایی هستی‌شناختی و سیاسی

همه خصوصیات فرد، از جدایی او از جهان طبیعی هموعانش تا خودپرستی بنیادین ضد اجتماعی امیالی که به او حیات می‌بخشد و خودمختاری عقل و اراده او، همگی به اندیشه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی لیبرال راه یافته‌اند. فرد، نقطه عطف ثابت دنیای لیبرالی است. در نتیجه لیبرالیسم به‌طور سنتی با هر نظریه اجتماعی که بر نفوذ جامعه بر فرد و طبیعت و امیال او

تأکید ورزد مخالف است. فرد در کانون ارزش‌های لیبرالیسم قرار می‌گیرد و از دو جهت مثبت و منفی چنین تأکیدی بر فرد وجود دارد. اول از جهت منفی که لیبرالیسم خواهان حمایت از حقوق و آزادی در مقابل قدرت دولت و نفوذ همان قدر ستمگرانه و موزیانه‌تر جامعه یا افکار عمومی است؛ دوم، از جهت مثبت که به دفاع از این نظر بر می‌خیزد که ما نباید رهبری و نجات خویش را در فرد جست‌وجو کنیم و او را مظهر همه چیزهای خردمندانه و بدیع بدانیم. میل در **نظری بر عقاید بنتام و کارلیج** نظر بنتام در بیان هستی‌شناختی فرد را چنین بیان می‌کند:

"منافع اجتماعی چیزی بیش از منافع افراد تشکیل‌دهنده آن نیست و مردم در مفهوم کلی نه می‌توانند تنبیه شوند و نه می‌توانند آزاد باشند و نه جز در مفهومی مجرد می‌توانند وجود داشته باشند. تنها واقعیات موجود، افرادی هستند که عملاً مردم را تشکیل می‌دهند" (Mill, 1959: 7).

پس در نتیجه جامعه و حکومت و منافع آن در مقابل فرد و مصالح و منافعش از اهمیتی چندان برخوردار نیستند؛ چرا که جامعه و حکومت ابزار یا وسایلی برای انجام وظایفی به حساب می‌آیند که علائق فردی به آنها نمی‌پردازند. به این معنا که نظریه‌پردازان لیبرال تمایل چندان به توسل به مفاهیمی مانند خیر همگانی و مصالح عمومی که در ارتباط با جامعه به عنوان کلی می‌نگرند، نداشته و هنگامی که مداخله دولت توجیه می‌شود سعی در محدود کردن قلمرو مصالح عمومی می‌نمایند. تنها خیر همگانی که لیبرال‌ها می‌پذیرند عبارت از به حداکثر رساندن کل منافع فرد می‌باشد (شی‌مر، ۱۳۷۷: ۷۱-۷۰). «کارل پوپر» در **فقر تاریخی** کل‌گرایی را تقبیح کرده و فردگرایی روش‌شناختی را در مقابل مفهوم مخالف آن یعنی «کل‌گرایی» قرار می‌دهد و از دیدگاه وی کل‌گرایی نه تنها غیرعملی است بلکه مبنایی برای رویاپردازی سیاسی به وجود می‌آورد که هدفش قالب‌ریزی دوباره کل جامعه براساس طرح و برنامه‌ای معین است و بدین ترتیب بالقوه و شاید به ناگزیر توتالیتراست (Popper, 1957: 17).

۱-۳-۳- مصالح شخصی و مصالح عمومی

فرض در این مسئله بر این است که انسان‌ها به علت طبیعت مستقل و آزاد خود در قبال یکدیگر متقابلاً بی‌تفاوت هستند. لذا تعقیب مصالح شخصی ممکن است منجر به همکاری یا رفتار رقابتی و حتی تجاوزکارانه منجر شود. اگر بخواهیم دقیق باشیم رقابت فقط هنگامی به وجود می‌آید که کمبود منابع مانع از این شود که هر فردی هنگامی که مصالحش ایجاب کند به صورت رضایتبخشی همکاری نماید. از نظر لاک هنگامی که افراد به این نتیجه رسیدند که برای آنها سودمندتر است که پیمانی را منعقد کنند، چنین کاری را با همدیگر انجام دادند. این نظر صحیح نیست که اندیشه‌های لیبرال فرض را بر این قرار می‌دهند که انسان بالفطره

رقابت جو است. هر چند که بسیاری از پیروان مکتب لیبرال چنین نظری را به عنوان حقیقت ضرور می‌پذیرند. نظریه پردازان لیبرال قرارداد اجتماعی مانند لاک و در زمان معاصر «جان رالز» تأکید بر پایه داوطلبانه و وفاقی یا اجتماعی جامعه دارند. بتتام منافع حقیقی را منافع فردی می‌داند و سنت لیبرالی قدیم، بدگمانی نسبت به دولت و قدرت را بر پایه اعتقاد لیبرالی به توانایی افراد در مراقبت از منافع خویش و استعداد خودگردانی جامعه استوار می‌داند و اصطلاح مصالح عمومی را کلاً دستاویزی برای اتخاذ سیاست‌های غیرمردمی می‌داند که در طی آن منافع حقیقی مردم از بین می‌رود (Goodwin, 1987: 36).

۱-۳-۴- نقش فرد در جامعه

دو نقش عمده فرد در جامعه عبارت است از: اول، نقش منفی وی که عبارت از حرمت‌گذاری به خودمختاری افراد و پذیرفتن حق آنها برای زیستن به دلخواه خویش است تا جایی که به آزار دیگران نیانجامد؛ و دوم، نقش مثبت که افراد را نباید موضوع عملی جمعی یا تعاونی قلمداد کرد، بلکه باید مسئولیت انجام بسیاری از امور را به آنها محول کرد. از اینجاست که مسئله مخالفت یا مداخله حکومت در اندیشه‌های لیبرال شکل می‌گیرد (آریلاستر، ۱۳۶۷: ۵۵-۵۶).

میل در "درباره آزادی" زیان‌های مداخله حکومت را چنین ذکر می‌کند: اول آنکه، بعضی کارها اگر مستقیماً به افراد محول شوند به بهترین وجه انجام می‌گیرند؛ دوم، هموار کردن راه افراد برای به کارگیری قدرت ابداع و ابتکار خویش است؛ سوم، زیان عظیم افزودن غیرضروری قدرت حکومت است. بدین گونه است که میل به هرگونه عمل دسته‌جمعی حمله می‌کند. از این رو است که لیبرال‌ها، اتحادیه‌های کارگری را با سوءظن می‌نگریستند؛ چرا که به گفته «ا. اچ. کار» در قبل و بعد سال ۱۹۱۷ ترکیب اصولاً چیز بدی است. ترکیب یا سازمان، موازنه طبیعی موجود در میان افراد جامعه را که به یک اندازه آزاد بودند، منحرف می‌کرد و مزایای نابجایی در اختیار گروه سازمان یافته می‌گذاشت (Carr, 1969: 80). این طرز فکر در اندیشه‌های لیبرال تا بدانجا گسترش می‌یابد که آنها هرگونه هم‌نوایی و اتفاق نظر را صرفاً محصول نوعی فشار یا اعمال نفوذی می‌دانند که در کل گوناگونی را از میان برده و افکار و شخصیت‌ها را به قالبی واحد می‌ریزد. میل در ادامه می‌افزاید که «ابتکار همه چیزهای بدیع و خردمندانه به دست افراد انجام گرفته و باید بگیرد و عموماً برای نخستین بار یک نفر این کار را انجام داده است» (آریلاستر، ۱۳۶۷: ۶۷).

۲- نقد نظریه فردگرایی لیبرال

۲-۱- نقد نظریه فردگرایی

تولد فردگرایی لیبرال در دوره‌ای اتفاق افتاد که آخرین بقایای فئودالیسم از انگلستان رخت برمی‌بندد و گسترش تجارت و سپس توسعه صنعت، نقش‌های جدید و آینده‌ای نوین را خلق می‌نمایند. در طی دوره انقلابات سده هجدهم، فرد به عنوان دارنده حقوق سیاسی مطرح شد (گری، ۱۳۸۱: ۵-۱۳۱).

این نوع فردگرایی بر خصوصیت مشترک بین تمامی انسان‌ها تأکید می‌ورزد. جان استوارت میل در *درباره آزادی*، فردیت انسان را مورد ستایش قرار می‌دهد و با اهمیت دادن به امیال فردی، او را از سایرین متمایز می‌سازد (Mill, Chp.3). اما در حال حاضر، وقتی که دموکراسی به وجود بعضی چیزهای ساختگی و دروغین اعتراف کرده - به طوری که هیچگونه مشارکت حقیقی را برای افراد رأی‌دهنده فراهم نمی‌آورد، بعضی لیبرال‌ها بار دیگر با مسئله فرد به عنوان مجموعه‌ای از امیال که باید بوسیله دولت رفاه ارضاء شوند، روبه‌رو شدند (Goodwin, 1987: 47-8).

امروزه نکاتی از تاریخ ظهور فردگرایی برای فلاسفه بی‌جواب مانده است. از جمله این که، چرا لیبرال‌ها بیشترین ارزش سیاسی را برای فرد قائل شده‌اند. قوی‌ترین توجیهی که از زندگی و خوشبختی انسان به عنوان یک ارزش مخصوص به عمل آمده، براساس این نظر قرار گرفته است که خودپرستی و خوددوستی، سرشت طبیعی انسان است. امیال انسانی، قدیمی‌ترین معیار برای تعیین مصالح فردی طبق اخلاق طبیعی بوده است. هر ارزش سیاسی که به کل جامعه بنگرد مانند خود جامعه در معرض بدبینی قرار دارد؛ زیرا خود جامعه یک تجمع مصنوعی است و به خاطر چنین ارزشی است که جامعه ممکن است از منافع فردی منفصل شده و یا تخطی نماید. هابز کسی که بعضی مواقع به عنوان یک لذت‌گرا از دیدگاه روانی معرفی می‌شود، در *لویاتان* اظهار می‌دارد که «فعالیت‌های داوطلبانه هر انسانی برای خوشی و لذت خویش است» (هابز، ۱۳۸۰: ۱۹۲-۱۹۰). همچنین لاک، وظیفه انسان را در وضع طبیعی صیانت نفس می‌داند که از منافع خود - که عبارت از حق حیات، آزادی و دارایی است، به عنوان انگیزه‌های اولیه انسانی حفاظت به عمل می‌آورد. بعدها دیوید هیوم به بحث جاری وارد می‌شود و در کتاب *پیمان‌های طبیعت انسان* این سؤال را مطرح می‌کند که آیا انسان‌ها از هوای نفس و منافع شخصی خود اطاعت می‌کنند و یا براساس عقل‌شان؟ او نتیجه می‌گیرد که انسان‌ها براساس هوای نفس که عبارت از منافع شخصی است، اطاعت می‌کنند و عقل راهنمای ضعیفی برای اعمال انسان است. وی در ادامه می‌گوید: «آن منافاتی با عقل ندارد که تمام جهان با یک اشاره کوچک انگشت من

نابود شود» (Hume, 1972: 157). «بیشاپ باتلر» معاصر هیوم نیز معتقد بود که حتی اعمال نوع دوستانه نیز همیشه وابسته به حب نفس هستند.

فردگرایی نفس پرست، عظمت خود را مدیون سودمندگرایی می‌داند. به هر حال وقتی که بتام فایده‌مندی را به تمامی جامعه گسترش داد، نتوانست راه‌حلی برای این مسئله ارائه دهد که وقتی حقوق فردی جهت خوشبختی خود با حقوق سایرین برخورد کرد، چگونه باید بین این دو سازش برقرار کرد (Ibid).

در نظریه اخلاق مادی، فرد باید آخرین داوری باشد که بگوید چه چیز خوب است. گرچه او آخرین داور است؛ اما خوبی عبارت از مجموعه‌ای از امیال است که در مرکز آن چیزی قرار داد که او را راضی می‌سازد. بنابراین، توازن نابرابر بین دلخواه یا Desired و مطلوب یا Desirable از جمله اتهاماتی است که بر جان استوارت میل وارد است. نتیجه تنزل ارزش‌های انسانی به موضوعات رنج و لذت یا رضایت و نارضایی، چیزی است که به نام اخلاق فردی یا ذهن‌گرایی نامیده می‌شود. اما هرچند که تعاریف ما از خوب و زشت از امیال فردی ریشه می‌گیرد و هر چند امیال انسانی موضوعاتی متفاوت هستند؛ با وجود این، هیچ راه‌حل مناسب برای داوری بین تعابیر به عمل آمده از «خوب» وجود ندارد؛ لذا تفاوت‌های اخلاقی باید تسهیل شوند (ساندل، ۱۳۷۴: ۸۷-۹۴).

به هر حال، به نظر می‌رسد که صیانت نفس اصلی‌گریزی است. فرد منزوی شده الگوی لیبرال هیچ دستاوردی برای دسته‌بندی‌های گروهی یا جامعه به تنهایی ندارد و منطقاً هیچ وظیفه یا ارزشی مانند نועدوستی و میهن‌پرستی نخواهد داشت. تنها وظیفه او خودش و حفظ خود است. در چنین صورتی، از زمانی که انسان به فانی بودن خود پی برده است و از زمانی که فرد توانسته کارهای خود را از خلال تجارب فردی انجام دهد، به دستاوردهایی در خلال زندگی خود نائل شده است که برحسب آن، بایستی ذاتاً به طولانی کردن زندگی شخصی خود، بالاتر از هر چیز دیگر ارزش قائل شود. ولی نباید فراموش کرد که هنوز انسان‌های واقعی اغلب خود را فدای دیگران می‌کنند یا با خوشحالی مرگ را به عنوان دریچه‌ای به سوی زندگی آخرت می‌پذیرند. شاید در چنین مواردی، آموزه‌هایی مانند میهن‌پرستی و مذهب، تعصبات اساسی فرد، به خاطر خودش حائز اهمیت شوند. یا شاید حب نفس فقط محصول ایدئولوژی فردگرا و خودپرست - یعنی لیبرالیسم - باشد و این طبیعی‌تر از عشق و علاقه خانوادگی، ملی یا خدایی نیست. اگر چنین باشد، حرکت زندگی انسان، ضرورتاً بزرگ‌ترین ارزش انسانی نخواهد بود. به هر حال در وضع کردن فرد به عنوان منبع عالی ارزش، لیبرال‌ها از اخلاقیات مافوق فردی و مذهبی دوری می‌گزینند و بعضی از گرفتاری‌های مشقت‌بار فرد غیرمذهبی را به تصرف

خود درمی آورند. دیدگاه لیبرال‌ها - مانند دیگر دیدگاه‌های انتزاعی - در مورد اساس زندگی نمی‌تواند متحقق شود، اما بسیاری ذاتاً بدون طرفدار باقی خواهند ماند (Ibid: 49-50).

۲-۲- نقد نظریه منافع فردی

در مرکز این نظریه، فرد با منافع شخصی قرار دارد که به طریقی با آنها آشنا و به‌طوری دقیق به دنبال آن منافع است. ارزیابی منافع، خواسته‌ها و احتیاجاتش این امکان را به او می‌دهد که صاحب اقتدار باشد. چنین مفاهیمی سئوالات و ایرادات بسیار را به وجود می‌آورد. اول این‌که؛ آیا فرد باید از منافع خود به‌طور هوشیارانه مطلع باشد؟ ممکن است بسیاری از چیزها وجود داشته باشند که سعادت و رفاه فرد را نسبت به آنچه نادان و غافل است، ارتقاء دهد. یک مشاهده‌گر بی‌طرف می‌تواند به ما بگوید که بعضی از چیزهایی که فرد خواهان آن نیست یا حتی از آن متنفر است، در حقیقت به نفع او است مانند دوندگی روزانه. پس آیا فرد می‌تواند این قبیل چیزها را جزو منافع خود بداند؟ در مقابل، بعضی چیزهای دیگر که فرد ممکن است خواهان آن باشد مانند؛ سیگار و مشروبات الکلی یقیناً به نفعش نیستند. این قبیل منافع را باید خواسته‌های نادرست و انحرافی نامید. حال آیا می‌توان آنها را «منافع فردی» خواند؟

مشکلات نظریه سیاسی براساس منافع فردی عبارتند از:

- ۱- آیا منافع آنی، ملموس و ظاهری مردم قابل محاسبه می‌باشند؟
 - ۲- آیا خواسته‌های مضر آنها نادیده انگاشته می‌شوند؟
 - ۳- آیا منافع آنها به وسیله تحمیل یک سری از منافع واقعی - که آگاهی از آن منافع به نفع مردم بوده، ولی آنها آگاهانه خواهان آن نبوده یا از آن دوری می‌گزینند - تغییر کرده است؟
- لیبرالیسم همیشه ایده «منافع واقعی» را رد کرده و معتقد است که این طرز تفکر به توتالیتریانیسم خواهد انجامید (Ibid: 80). چون پی بردن به منافع واقعی فرد غیرممکن است. وقتی که جنبه ذهنی و نظری منافع فردی در اندیشه سیاسی مطرح می‌شود، منظور تنها منافع آنی ابراز شده فرد است که مورد توجه قرار می‌گیرد. اقتصاددانان براساس اولویت‌های آشکار عمل می‌نمایند و تصریح می‌کنند که اولویت‌های واقعی مردم را می‌توان از آنچه که آنها انتخاب می‌نمایند، استنباط کرد. به علاوه، عقاید سیاسی که مردم در هنگام رأی‌گیری اعلان می‌دارند، در حقیقت بیانگر منافع آنان است. به مردم یک سلسله اختیارات از قبل تعیین شده برای انتخاب داده شده است که ممکن است مانع از اولویت‌های واقعی سیاسی آنها شود. همه‌پرسی سال ۱۹۷۵ میلادی در مورد عضویت

بریتانیا در جامعه اروپا مثالی رسواکننده است. زیرا در حالی که بخش اعظم تبلیغات متمایل به عضویت انگلستان در جامعه اروپا بود؛ در عین حال، اظهار رأی کردن محدود به «بلی» و «خیر» شده بود و در تعقیب منافع شخصی رفتارهای بسیاری را که طبیعی جلوه می‌کرد، نادیده انگاشتند. توجیهی که لیبرال‌ها می‌کردند این بود که اولویت‌های صریح و آنی، بخشی مهم از حق انتخاب عقلانی و آزاد را تشکیل می‌دهند (Ibid: 50-51).

در پاسخ به سؤال اصلی، که آیا فرد از منافع خود آگاه است؟ باید گفت که فرد منافع خود را نمی‌تواند از راه‌های آگاهانه و عقلایی و آنی - که بعضی اوقات نظریه لیبرال به آن اشاره می‌نماید - دریابد و در شرایط مختلف فرد مجبور است تا برای کسب اطلاع از آنها، یاری شود. سیاستگذاری‌ها و خط‌مشی‌های حکومت در مخالفت آشکار و صریح با خواسته‌های مردم در بعضی مواقع باید مجوز قانونی داشته باشند و در تمام جوامع تصمیمات با رجوع به منافع واقعی مردم باید به صورت پدرمآبانه اتخاذ شوند. بنابراین، نظریه منافع نیازمند تغییر است تا به الگویی واقعی تبدیل شده و مداخله عادلانه حکومت را توجیه نماید. اول از همه این که، افراد اظهار می‌دارند که آنها به منافع کوتاه‌مدت و آنی خود بهتر از منافع بلندمدتی که نسبت بدان تجاهل می‌ورزند، آگاهی دارند. خرد بالغه جمعی جامعه که در دولت تجسم یافته است، ما را نسبت به منافع بلندمدت‌مان آگاه می‌سازد. برای مثال، برنامه بیمه اجباری، که اگر اختیاری بود بسیاری از جوانان از پذیرفتن آن خودداری می‌کردند. علی‌رغم آن، آن جزو منافع بلندمدت آنان محسوب می‌شود. تدارک دفاع دسته جمعی مورد مشابه دیگر است، موردی که بلندمدت‌ترین منافع مردم بوسیله حکومت مورد محافظت قرار می‌گیرد. دوم این که، منافع خصوصی فردی بعضی اوقات به ناچار در جهت مخالف منافع هم‌نوعان وی یا کل جامعه قرار خواهد گرفت. نویسندگان و متفکرین متأخر مطمئناً این احتمال را نادیده می‌گیرند و به طور خوشبینانه به هماهنگی منافع امیدوارند. بعدها جان استوارت میل تصور «ضرر مادی» را برای تعیین حدود برخورد منافع عنوان کرد. بیشتر لیبرال‌ها نیاز به مداخله حکومت برای حفظ منافع اکثریت در مواقعی که منافع فردی با منافع گروه برخورد می‌کنند را مورد تصدیق قرار داده‌اند. دخالت حکومت در زمانی که اعتصاب‌کنندگان، فرآورده‌های حیاتی را مورد تهدید قرار می‌دهند، از جمله این موارد است. لیبرال‌ها در مقابل واگذاری چنین امتیازاتی، فردگرایی خود را رها نکرده‌اند. اما در عمل آنها احتمال برخورد منافع و نیاز برای قانون حاکم بر اکثریت را پذیرا گشته‌اند. بنابراین نه تنها همه افراد به‌طور هم‌زمان می‌توانند به دنبال منافع خویش باشند، بلکه این واقعیت زندگی و توجیهی برای وجود حکومت می‌باشد (Goodwin, 1987: 51-2).

مسئله دیگر که لیبرال‌ها را در محاسبه منافع فردی با مشکل مواجه ساخته است، مسئله «تکروها» (Maverick) یا به عبارتی همان «فری رایدرها» (Free Rider) است. «تکرو» کسی

است که تصمیم می‌گیرد شرکت در سرمایه‌گذاری‌های جمعی به نفع وی نیست؛ چرا که می‌داند منافعی را که ربطی به مشارکتش در جمع ندارد، به دست خواهد آورد. مفهوم «تکرو» از نظریه اقتصادی که در ارتباط با فراهم آوردن کالاهای عمومی است، نشأت می‌گیرد. فردی که مالیات نمی‌پردازد کسی است که پول‌هایش را پس‌انداز می‌کند در حالی که همانند سایر شهروندان از امکانات عمومی فراهم شده بوسیله دولت بهره‌مند می‌شود. لذا او یک فری‌رایدر و تکرو است. می‌توان گفت که آنهایی که وظایف شهروندی خود را انجام داده و برای ثبات دموکراسی همکاری می‌کنند؛ از سوی دیگر، متحمل وظایف کسانی که زحمت رأی دادن را هم به خود نمی‌دهند - یعنی فری‌رایدرها - نیز می‌باشند. لذا لیبرالیسم مجبور است تا قواعد و الزامات تئوریک مخصوص وضع کند تا منافع تکروها را از به حساب آمدن به عنوان منافع شایسته، محروم سازد (غنی‌نژاد، ۱۳۸۱؛ هایک، ۱۳۸۰).

۳-۲- نقد نظریه دولت رفاه

لیبرال‌ها با برگزیدن دولت رفاه در مقابل آزادی فردی راه خطا رفتند. لیبرال‌ها نگران این مسئله بودند که ممکن است همگام با رشد دولت، مفهوم فرد مستقل و آزاد دچار خدشه شود. وضعیت لیبرال‌ها در مقابل دولت رفاه به چند طریق ارزیابی می‌شود؛ نخست این که می‌توان شاهد مداخله صحیح همراه با آزادی فردی بود. افراد مجبور خواهند شد برای تأمین بهداشت و خدمات اجتماعی مشارکت و همکاری کنند؛ مگر این که طالب آن نباشند. به علاوه قبل از آنکه به سبب پرداخت مالیات، از خدمات بهره‌برند، مجبورند اطلاعات شخصی را برای دولت فراهم آورده، در برابر رویه‌های جدید سر تسلیم فرود آورند. دوم آنکه مقیاس‌ها و معیارهای رفاه باید چنان باشند که به نوعی دخالت در منافع خصوصی افراد تلقی شوند و یا به عبارتی، با منافع آنی و صریح آنها تضاد داشته باشند. آموزش اجباری و مراقبت‌های پزشکی در دوران کودکی، دو نمونه از ویژگی پدران دولت رفاه هستند (Ibid).

شکی نیست که خدمات رفاهی الگوی فریلند (Freeland Style)، استقلال فردی و پایه عقلایی و آزادی فردی را ضعیف کرده است. آنچه در کل باید گفت؛ این است که صدماتی که از این رهگذر به آزادی‌های فردی وارد آمد، هر چند به دشواری قابل محاسبه است، هزینه منافعی باید در شمار آورد که دولت رفاه عرضه می‌کند. نتیجه خط‌مشی‌ها و سیاست‌های دولت را نیز بر این اساس باید سنجید. تغییر واقعی سیاست اجتماعی از تضعیف استقلال فردی جلوگیری کرده، آزادی افراد جامعه را افزایش می‌دهد. این شکل از نوسازی جامعه، زندگی‌ای طبیعی‌تر را به افراد ارزانی می‌دارد که در آن، افراد هم از تأثیرهای نامطلوب و هم از هزینه‌های عمومی صنعتی شدن برکنار می‌مانند. جان استوارت میل با آنکه بی‌ملاحظه ایرادهای مداخله

دولت را برمی‌شمرد، ضرورت استفاده از مقیاس‌ها و معیارهایی برای توسعه رفاه را تأیید می‌کرد. اما واقعه‌ای برجسته که در اندیشه لیبرال گسترش یافت و رشد اجتناب‌ناپذیر دولت رفاه را سبب شد، کتاب **لیبرالیسم** هابهاوس بود. وی براساس معیارهای رفاه که در برنامه اصلاح بودجه لوید جرج در سال ۱۹۰۹ میلادی گنجانده شده بود مداخله دولت در نظام بازار و آزادی‌های فردی را سبب شد و از آن پس مسئله تطبیق دولت رفاه با عقیده لیبرالی ضرورت یافت. هابهاوس معتقد بود لیبرال‌های مدرن توسعه کنترل عمومی در زمینه‌های انسانی را می‌توانند توجیه کنند (Hobhouse, 1911: 30). آموزه لیبرال در مواردی که به مصلحت عمومی ربط دارد، از به کارگیری اراده عمومی نباید پرهیز کند. هابهاوس بر آن نوع همکاری تأکید داشت که در آن معیارهای رفاه، به فهم ارزش اساسی لیبرال، یعنی برابری در فرصت‌ها مدد می‌رساند. در تفسیر بحث فوق باید گفت، چنین مداخله‌ای از سوی دولت اعمال قدرت پدران نیست، بلکه پیش شرطی برای حفظ منافع جامعه لیبرال است. هابهاوس از نظریه لسه‌فر انتقاد کرد و بر ضرورت مداخله در جاهایی که درخور مداخله باشد، تأکید ورزید.

خلاصه باید گفت که حکومت‌ها و دولت‌های رفاهی موظف هستند برای بالا بردن سطح رفاه، بسیار در امور مداخله کنند و این مسئله با عقاید مخصوص لیبرال‌ها ناسازگار است؛ در صورتی که با تضمین حداقل امکان زیست برای فقیرترین اعضای جامعه، برابری فرصت‌ها را می‌توان افزایش داده، امکان رقابت را به شیوه‌ای مناسب‌تر فراهم کرد. خط‌مشی‌های ایجاد رفاه همیشه مشکلاتی را برای لیبرال‌ها فراهم خواهد کرد؛ زیرا آزادی فردی که لیبرال‌ها سخت برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند، با منافی مادی که آنها خواهان رسیدن به آن هستند، تناقض دارد. لیبرال‌ها بیش از آنکه درباره حق تقدم آزادی بر دیگر منافع با یکدیگر هم‌رأی باشند، در این مسئله با هم اختلاف دارند.

بنابراین، خطی جدید باید ترسیم شود که به حکومت، برای ایجاد قوانینی مانند منافع عمومی، اجازه دخالت بدهد. منافع عمومی هیچ محدودیت آشکار ندارند. بسیاری از چیزهایی که ما آنها را موضوع قوانین فردی می‌دانیم، می‌توانند در حوزه مداخله حکومت قرار گیرند. ارتباط هر معیار جدید با قوانین منافع عمومی ممکن است لیبرال‌ها را به طرح این پرسش وادارد که آیا رعایت منافع عمومی ضرورت دارد؟ پاسخ‌ها بدون شک متفاوت خواهند بود. حال چطور حکومت لیبرال دموکرات خواست‌های فردی و منافع عمومی را هم‌زمان می‌تواند ارتقا دهد؛ مشکلی است که معمای همیشگی لیبرالیسم را همچنان حل ناشدنی باقی خواهد گذاشت.

۲-۴- برخوردهای فردگرایی لیبرال با نهضت آزادی‌خواهی، فمینیسم و ناسیونالیسم

در این مقطع به بررسی سه آموزه هم عصر با پیوستگی‌های آشکار لیبرالیسم، می‌پردازیم. آزادی‌خواهی (Libertarianism) یک ایدئولوژی ضد دولتی است که لیبرالیسم را به محدوده منطقی خود سوق می‌دهد (Scruton, 1982: 271). هرچند که بعضی اوقات، آزادی‌خواهان برخی از اشکال محافظه‌کار و رادیکال راست را همانند آنچه در ایالات متحده وجود دارد، به خود می‌گیرند، ولی اصول عقاید آزادی‌خواهان را باید در عقاید لاک در مورد حق زندگی، آزادی و مالکیت اموال جست‌وجو کرد. این نوع طرز تفکر، خواهان حذف مداخله قهری دولت به عنوان یکی از نخستین نقض‌کننده‌های آزادی است. لذا در نظر این عده، نقش دولت به یک حمایت‌کننده صرف تقلیل می‌یابد. همچنانکه نوزیک، در کتاب **آنارشی، دولت و آرمانشهر** خود این رویه را پیشنهاد می‌کند. کتابی که همراه با کارهای دیگر هایدک در این زمینه، به عنوان فصلی از کتاب آسمانی آزادی‌خواهی به شمار می‌رود. مطالبات سیاسی آزادی‌خواهان اساساً شامل؛ کاهش مالیات‌های دولت رفاه، کاهش مداخلات اقتصادی حکومت، کاهش کنترل‌های مهاجرت و جنایات بدون قربانی مانند استعمال مواد مخدر می‌باشد. در جهات مثبت آنها خواهان آزادی گفتار، عدم سانسور و به طور کلی عدم مداخله دولت می‌باشند. فرض بر این است که تمامی کالاها و خدمات ضروری به طور داوطلبانه بهتر فراهم می‌شوند به گونه‌ای که در مقابل روابط پولی، شأن و مقام برابری را در معاملات گروه‌های مختلف ایجاد می‌کنند.

برخی در مقابل لیبرالیسم اسپنسری و لیبرالیسم متأخر معتقدند که چنین جامعه‌ای به محرومیت و مرگ بسیاری از مردم منتهی شده و در نتیجه برابری مورد نظر آزادی‌خواهان فراهم خواهد شد. اما این نظر از طرف آزادی‌خواهان رد شده است، چرا که آنها برای آزادی فردی بیش از هر چیز دیگر ارزش و اهمیت قائل هستند. البته هنوز ناسازگاری‌هایی برای ایجاد یک دولت حداقلی که قدرت کافی برای تضمین و اجرای بسیاری از آزادی‌های مورد تقاضای آزادی‌خواهان را داشته باشد، وجود دارد. این که چرا نمی‌توان آزادی‌خواهی را به عنوان یک ایدئولوژی مطرح کرد، مربوط به عناصر لیبرالیستی، محافظه‌کاری و آنارشیستی است که در تفکر آزادی‌خواهان در انگلستان از همه احزاب سه‌گانه اصلی - یعنی کارگر، محافظه‌کار و لیبرال، دوری کرده و آنها را متهم به تبانی در رشد و توسعه دولت مداخله‌گر کرده است (Goodwin, 1987: 56-7).

آزادی‌خواهی به نحوی آشکار به وسیله عملکرد دولت مدرن و عناصر پنهانی سوسیالیست که حتی سرمایه‌دارترین دولت‌ها نیز آن را مخفی می‌سازند به وجود آمده است. ولی آیا می‌توان آن را علاج محتمل و منطقی برای مشکلات لیبرالیسم دانست؟ این سئوالی است که هنوز بی‌جواب مانده است.

تمرکز فردگرایانه لیبرالیسم در اندیشه‌های متفکرین قبل از جان استوارت میل بیشتر متوجه مردها بوده است تا زن‌ها. این مسئله حاکی از آن است که لیبرالیسم تا دوره میل چیزی به فمینیسم یا نهضت طرفداران حقوق زن ارائه نکرده است. اما هنوز هستند کسانی که توسعه فمینیسم را در نتیجه توسعه منطقی و عملی عقاید لیبرال در مورد برابری حقوق نیمی از نژاد بشر می‌دانند. رساله میل در مورد انقیاد زن از این نظر و در حمایت از حقوق زن نوشته می‌شود. اما همچنانکه «پیت من» در *فمینیسم و دموکراسی* اشاره می‌کند، بسیاری از متفکرین لیبرال از لاک به بعد این موضوع را دائماً فراموش می‌کنند و یک جامعه پدرسالارانه را که با فرمانبرداری زنان نیز تناسب دارد، پذیرفته‌اند. ولی با وجود این، نمی‌توان طرفداری از حقوق زن را مقید به تطور لیبرالیسم ندانست و آن را نهضتی قائم به ذات دانست. ولی برای رسیدن به نتایج معتبر، مدافعان حقوق زن معتقدند که برابری بدون تغییری رادیکال در ساختار اجتماعی سرمایه‌داری میسر نخواهد بود (Pateman, 1983: 69).

سومین آموزه‌ای که همواره در ارتباط با لیبرالیسم بوده، عبارت از ناسیونالیسم است. در اروپای سده نوزدهم وقتی ناسیونالیسم به صورت غایت و جنبش اصلی درآمد. لیبرال‌های ترقی‌خواه از نهضت‌ها و انقلابات ناسیونالیستی در مقابل رژیم‌های خودکامه به خاطر غایت غیرانسانی‌شان و نیز بدین خاطر که توافقات منطقه‌ای معاهده سال ۱۸۱۵ وین که رسماً امیال مردم بومی را نادیده می‌گرفت، حمایت کردند. آن هنگام مفاهیم آزادی فردی و ملی‌گرایی پیوندهایی پایدار به نظر می‌رسیدند. به هر حال، در این سده جنبش‌های ناسیونالیستی با سوسیالیسم، کمونیسم و حتی نژادپرستی قرین شد. لذا همچنانکه «اکساندر کوژو» در کتاب *ناسیونالیسم* خود عنوان می‌کند، درست نخواهد بود که بپرسیم آیا ناسیونالیسم، سیاست چپ یا راست است. جنبش‌های ناسیونالیستی در آسیا و آفریقا نشان داده‌اند که ناسیونالیسم و لیبرالیسم، نه تنها یک جفت همساز نیستند بلکه با یکدیگر خصومت نیز دارند (Kodourie, 1986: 89-90).

۲-۵. برخورد‌های فردگرایی لیبرال با کثرت‌گرایی، ایدئولوژی و دموکراسی

لیبرالیسم در خلال تغییرات و تطورات تاریخی که داشته، سعی کرده تا مسیر اصلی خود را همچنان ادامه داده و به ایدئولوژی مسلط در غرب تبدیل شود. لیبرالیسم در طی کارهای آکادمیک سیاسی، نمونه‌ها و الگوهایی را ارائه کرده است. اساسی‌ترین تجدیدنظرهای اخیر در لیبرالیسم نه تحت عنوان مجادلات سیاسی بلکه در قالب مشارکت در بحث‌های علمی نمود یافته است. نظریه لیبرالی عدالت «جان رالز» معیاری از یک زندگی خوب را مانند آرمانشهر آنارشیستی نوزیک ارائه می‌دهد. در این میانه، نظریه کثرت‌گرایی یا پلورالیسم را باید یکی

دیگر از توسعه‌های لیبرالیسم دانست. جامعه کثرت‌گرا که مبتنی بر کثرت منافع است از منافع بسیار مختلف و گروه‌های عقیدتی و فکری ترکیب یافته که ملزم به همکاری و مصالحه به خاطر ترفیع منافع خودشان هستند. لذا لیبرالیسم فرمانی است که طی آن منافع شخصی فرد جایگزین منافع جمعی شده است. کثرت‌گرایی در حال حاضر بیشتر از آنکه یک ایده‌آل محسوب شود، یک نظریه توصیفی است که بیان‌کننده نحوه و چگونگی عملکرد سیاست آمریکا است (بوردر، ۱۳۷۸: ۸-۲۱۷؛ میل، ۱۳۸۰: ۵-۲۸۰).

اما بسیاری از نظریه‌پردازان مخصوصاً «رابرت دال» کثرت‌گرایی را به عنوان یک نظریه تجویزی پیشنهاد می‌کند که توانایی حل بسیاری از مسائل مختلف لیبرالیسم را مانند امور ماورای مبنای فردی و عدم توانایی‌اش در قطع رابطه با پدیده‌های گروهی یا عدم توانایی برای بررسی شایسته نهادها را دارد. به نظر دال، نظریه کثرت‌گرایی در عین حالی که رهیافت فردگرایی روش‌شناختی را حفظ کرده است؛ اما این نظریه قابلیت توصیف ساختار و بافت اجتماعی را به صورت رضایت‌بخش‌تر دارد. بسیاری از دیگر کتاب‌های علوم سیاسی که در این سده نوشته شده‌اند، هدفشان وفق دادن نظریه لیبرال با واقعیت‌های سیاسی است. در حالی که فردگرایی روش‌شناختی، فرد را در داخل گروه‌های متنوع و احزاب و بالاخره در خود نظام سیاسی جای داده است، نظریه‌پردازان لیبرال، نظرات خود را معطوف به واحدهای بزرگتر اجتماعی کرده‌اند. اطلاعات گرد آمده بوسیله اندیشه‌ورزان اخیر علوم سیاسی بیانگر این مطلب است که مفاهیم لیبرالی در مورد فردگرایی و قابلیت فرد متفاوت هستند (Goodwin, 1987: 58). در حالی که دیگر اندیشه‌ورزان در جست‌وجوی توضیح این مطلب هستند که چطور یک نظام می‌تواند در موقعی که بسیاری از مردم با قهرمان نظریه لیبرال دموکراسی - یعنی فرد آزاد و عاقل - مخالفت می‌ورزند، پابرجا مانده و رشد و توسعه یابد، نظریات جدید لیبرال توجیه‌کننده ماهیت الیستی یا نخبه‌گرایی علم سیاست به نمایندگی لیبرال دموکراسی هستند. در این بین، تجزیه و تحلیل‌های سیاسی نیز توسعه یافته‌اند. بدین صورت که تمام واکنش‌های بشر براساس معاملات پرسود هدایت و اداره می‌شوند. چنین نظریاتی، موجبات ارتباط دائم بین اندیشه‌های سیاسی لیبرال و نظریه اقتصادی که سرمایه‌داری را تأیید و حمایت می‌کند، فراهم می‌آورد. در این جا باز این سؤال مطرح می‌شود که در فرآیند تطورات چهارصد ساله لیبرالیسم آیا این بار هم این چنین تحلیل‌هایی به مثابه اصلاحاتی در نظریه لیبرال باقی خواهند ماند و یا آنکه مانند مسائل زودگذر علمی، از بین خواهند رفت. این مسئله، موضوعی است که باید گذشت زمان آن را مشخص سازد. ولی در مجموع، تطورات حاصله بیانگر واقعیتی هستند که هر ایدئولوژی نیازمند یک ساختار وسیع علمی برای حفظ و حمایت از آن ایدئولوژی می‌باشد تا تعابیر غیرمتعارف را متعارف و مرسوم گردانیده و پیشرفت‌های جدید را برحسب

آموزه و دکتین شرح دهد و یا همچنانکه مارکس بیان کرده است هر ایدئولوژی‌ای به مدافعاتش نیازمند است هر چند که ایدئولوژی‌ها ممکن است از منابع دیگر نشأت گرفته باشند، اما همیشه نقشی برای خود ایدئولوژی‌ها وجود خواهد داشت (مکفرسون، ۱۳۷۶: ۹-۱۰؛ بوردو، ۱۳۷۸: ۹۳-۹۷).

در جامعه غربی، همکاری و مشارکت بین لیبرالیسم و دموکراسی پذیرفته شده است. هر چند که اختلافات دیگر بین دموکراسی و آنچه در جامعه لیبرال عمل می‌شود، وجود دارد. اما با وجود این به نظر می‌رسد که اگر این دو با هم عمل کنند بهتر بوده و بیشتر از ایدئولوژی‌های دیگر با هم در ارتباطند. اما منطقاً لیبرالیسم جدای از دموکراسی است، به طوری که اندیشه‌های لیبرالی مستلزم هیچ شکل و فرم مخصوص حکومت نیستند، چنانکه حکومت حق تجاوز به حقوق افراد را دارا نیست. اندیشه‌های لیبرال و دموکراسی، در لیبرال دموکراسی به هم پیوند زده شده‌اند که این پیوند منوط به پیوند منافع فرد و اکثریت است (بویو، ۱۳۷۶: ۵۸-۵۱).

هر چند ایدئولوژی لیبرالیسم، تاریخ سه سده آزادی و پیشرفت بشر را برعهده داشته و بسیاری از پیشرفت‌های این دوره، اعتباری برای این ایدئولوژی محسوب می‌شوند، ولی در واقع لیبرالیسم را باید ایدئولوژی اقتصاد سرمایه‌داری و جامعه غربی دانست و در حقیقت راه‌گشای اقتصاد سرمایه‌داری در فواصل مختلف زمانی از قرون وسطی تا عصر حاضر بوده است. لذا نظریه لیبرال به وسیله نظریه‌پردازان بسیاری در میان اندیشه و عمل دچار تغییرات، تحولات و تطورات زیاد شده است که شاید بتوان از آن به عنوان توجیهی برای بقای نظام سرمایه‌داری و نظام موجود غربی یاد کرد.

نتیجه

در این مقاله سعی شد، تحلیل و نقدی کاملاً متوازن از نظریه فردگرایی لیبرال عرضه شود. در واقع، معرفی فردگرایی، تحلیل، تاریخ و تعبیر و تفسیر آن را غالباً بجز استثناهای معدود در سال‌های اخیر، خود لیبرال‌ها از جمله مکفرسون برعهده داشته‌اند. لذا بعید به نظر نمی‌رسد که چهره‌ای که لیبرالیسم از خود ارائه کرده است همواره روشن و بسیار نافذ بوده باشد. عصر حاضر بیشتر خواهان معرفی لیبرالیسم مبتنی بر نگرش افرادی از قبیل جان لاک و جان استوارت میل و ارزش‌هایی تحسین‌انگیز مانند؛ آزادی فردی و «جامعه باز» است تا اینکه آن را همراه با مالتوس یا «مالکیت خصوصی» و قانون نوپردازان معرفی نماید. همچنانکه رالف دارندورف در **تغییرات زندگی** مطرح کرده است؛ لیبرالیسم مرامی لطیف تصور می‌شود و لذا «لزومی ندارد لیبرال‌ها از واقعیاتی که به نام آنها تمام شده است شرمند باشند؛ حال آنکه

سوسیالیست‌ها ناگزیرند غالباً از این بابت شرمسار باشند (Dahrendorf, 1979: ix). شکافتن اسطوره فردگرایی لیبرال یکی از هدف‌های اثر حاضر بوده است؛ بدین صورت که اسکلت‌های موجود در صندوق خانه لیبرالیسم را بیرون کشیده و در گذر زمان سوی تاریخ لیبرالیسم را مورد مذاقه قرار دهد، که عبارت از ناهنجاری‌های علم اقتصاد، ترس بورژوازی‌اش از توده‌ها و حتی از خود دموکراسی است. لذا ویژگی‌های فردگرایی لیبرال بسیار بغرنج‌تر و مهم‌تر از آن است که اغلب لیبرال‌ها خواهان بازشناسی آن باشند.

در سده هجدهم و اوائل سده نوزدهم، لیبرالیسم در بهترین موقعیت خود و نیروی رهایی بخش بود که با ظلم و خرافات، نابردباری و حکومت‌های خودکامه به مبارزه برخاست. نباید فراموش کرد که لیبرال‌ها در راه حقوق مردان و زنان و ملت‌ها جنگیدند و بعضی از آنها در این راه نیز جان باختند؛ اما در نیمه قرن بیستم به مکتبی تدافعی و محافظه‌کارانه تبدیل شد و در نتیجه تماس خود را با نهضت‌های رادیکال و انقلابی روز از دست داد و به ناچار با آنها به دشمنی نیز برخاست و البته غالباً به مرامی کمونیسم ستیز ولی از نوع روشنفکرانه و پیچیده آن مبدل شد.

آیا در حقیقت ما با لاشه مرام و جنبشی مترقی روبه‌رو هستیم که چیزی در خور ملاحظه یا شایسته از آن باقی نمانده است که بتوان نجاتش داد؟ یا این که نتیجه‌گیری فوق بسیار عجولانه است. به طوری که حتی «جان‌دان» در آینده نظریه سیاسی غرب در مورد لیبرالیسم می‌گوید: «حتی خشن‌ترین منتقدان آن اساساً تردید دارند که قصد از میان بردن لیبرالیسم را دارند تا تکمیل آن را» (Dunn, 1979: 28).

منابع و ماخذ :

الف. فارسی:

۱. آریلاستر، آنتونی. (۱۳۷۶). ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
۲. بردشا، لی. (۱۳۸۰). فلسفه سیاسی هانا آرنست. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: طرح نو.
۳. برلین، آیزایا. (۱۳۸۰). چهار مقاله درباره آزادی. ترجمه محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.
۴. بویو، نوربرتو. (۱۳۷۶). لیبرالیسم و دموکراسی. ترجمه بابک گلستان. تهران: نشر چشمه.
۵. بوردو، ژرژ. (۱۳۷۸). لیبرالیسم. ترجمه عبدالوهاب احمدی. تهران: نشر نی.
۶. ساندل، مایکل. (۱۳۷۴). لیبرالیسم و منتقدان آن. ترجمه احمد تدین. تهران: شرکت انتشارات علمی - فرهنگی.
۷. شی‌یر، جرمی. (۱۳۷۷). اندیشه سیاسی کارل پوپر. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: طرح نو.
۸. غنی‌نژاد، موسی. (۱۳۸۱). درباره هایک. تهران: نگاه معاصر.
۹. گری، جان. (۱۳۷۹). فلسفه سیاسی آیزایا برلین. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: طرح نو.
۱۰. گری، جان. (۱۳۷۹). فلسفه سیاسی هایک، ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: طرح نو.
۱۱. گری، جان. (۱۳۸۰). فلسفه سیاسی جان استوارت میل. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: طرح نو.
۱۲. گری، جان. (۱۳۸۱). لیبرالیسم. ترجمه محمد ساوجی. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

۱۳. مکفرسون، کرافورد برد. (۱۳۷۶). *زندگی و زمانه دموکراسی لیبرال*. ترجمه مسعود پدram. تهران: نشر نی.
۱۴. هابز، توماس. (۱۳۸۰). *لویاتان*. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر مرکز.
۱۵. هاروی، دیوید. (۱۳۸۶). *تاریخ مختصر نئولیبرالیسم*. ترجمه محمود عبدالله زاده. تهران: نشر اختران.
۱۶. هایک، فریدریش فون. (۱۳۸۰). *قانون، قانون‌گذاری و آزادی؛ گزارش جدیدی از اصول آزادی‌خواهانه عدالت و اقتصاد سیاسی، قواعد و نظم*. ترجمه مهشید معیری و موسی غنی‌نژاد. تهران: طرح نو.

ب. خارجی:

1. Arrow, A. (1963). **Social Choice and Individual Values**. Yale U.P.
2. Barry, B. (1965). **Political Argument**. Routledge and Kegan Paul.
3. Berlin, Isaiah. (1976). **Vico and Herder**. The Hogarth Press.
4. Carr, E. H. (1969). **1917: Before and After**, Mac Millan .
5. Dahrendorf, Ralf. (1979). **Life Change**. Weiden Feeld and Nicolson.
6. Dunn, John. (1979). **Western Political Theory in The Face of the Future**. Cambridge University Press.
7. Goodwin, Barbara. (1987). **Using Political Ideas**. London: John Wiley and Sons L.T.D.
8. Hayek, F. V. (1980). **The Principles of a Liberal Social Order**. Cambridge University Press.
9. Hobhouse, (1911). **Liberalism**. Oxford University Press.
10. Hume, David. (1972). **Treaties of Human Nature**. Fontana.
11. Kedoure, E. (1960). **Nationalism**. Hutchinson.
12. Locke, J. (1924). **An Essay Concerning the True Original: Extent and end of Civil Government**. Dent.
13. Locke, J. (1970). **Two Treaties of Government**. Oxford University Press.
14. Macpherson, C. B. (1962). **The Political Theory of Possessive Individualism**. London: Oxford U. P.
15. Mill, J. S. (1959). **On Bentham and Caleridge**. ed. F. R. Leavis. Chatto and Windus.
16. Pateman, C. (1983). **Feminism and Democracy**, in *Democratic Theory and Practice*. ed. G. Duncan Cambridge, U. P.
17. Popper, Karl. (1957). **The Poverty of Historicism**. Routledge and Kegan Paul.
18. Sade, The marquis de. (1965). **Justice, Philosophy in the Bentham and Other Writings**. Crove Press.
19. Scruton, Roger (1985). **A Dictionary of Political Thought**. London: Macmillan and Pan books.
20. Spencer, H. (1969). **The Man Versus the State**. Penguin.
21. Y Gasset, J. Ortega, (1961). **The Revolt of the Masses**. Unwin.

از این نویسندگان تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"بررسی موانع توسعه فرهنگی در ایران براساس رهیافت های متفاوت توسعه"، سال ۷۹، شماره ۴۹؛ "گفتمان اخلاق و سیاست در پارادایم مدرنیته و پسا مدرنیته"، سال ۸۰، شماره ۵۴؛ "رویکردهای تحول مفاهیم سیاسی"، سال ۸۱، شماره ۵۷؛ "پایان تاریخ در عصر جهانی شدن دموکراسی"، سال ۸۲، شماره ۶۱؛ "هایک و دموکراسی قانونی"، سال ۸۵، شماره ۷۳؛ "بازاندیشی فلسفه اراده نیچه در چالش با حقیقت فرهنگ مدرن"، دوره ۳۷، شماره ۴، سال ۸۶؛ "روشنفکری و سیاست در گذر در تاریخ"، شماره ۴، سال ۸۷.